



علم اصول و دیگر شاخه های زبانی

پدیدآورده (ها) : واعظی، احمد
کتابداری، آرشیو و نسخه پژوهی :: پژوهش و حوزه :: تابستان 1379 - شماره 2
از 34 تا 52
آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/24598>

دانلود شده توسط : سید سجاد ال سید غفور
تاریخ دانلود : 21/04/1397

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir

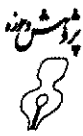
در دو قرن اخیر شاهد جوانه زدن و رشد و شکوفایی شاخه‌های مختلفی از دانش هستیم که هر یک به گونه‌ای با زبان سروکار دارند و آن را به نوعی موضوع اصلی تحقیقات و تأملات خویش قرار داده‌اند. البته از گذشته‌های دور مباحث مربوط به زبان و ساختار و کاربرد و قابلیت آن مورد توجه بوده است و آن چه به روزگار معاصر مربوط می‌شود رشد فزاینده این شاخه‌ها و تنوع و تکثر رشته‌هایی است که زبان را محور تلاش علمی خویش قرار داده‌اند. پیش از قرن نوزدهم رشته‌های بسیار محدود و خاصی توجه استقلال به زبان داشتند که برای نمونه می‌توان به مباحث مربوط به ساختار زبان در علم دستور و نحو (grammar) و ریشه‌یابی لغوی و جهات اشتقاقی آن در فقه اللغة (philology) و بررسی قابلیت‌ها و توان مندی‌های بلاغی آن در علم معانی بیان (rhetoric) اشاره داشت.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

احمد واعظی

علم اصول

و دیگر شاخه‌های زبانی



از قرن نوزدهم به بعد شاهد رشد و گسترش رشته‌های زبانی با دو گرایش اصلی علمی و فلسفی هستیم. گرایش علمی در تحقیقات زبانی اشاره به پیدایش آن دسته از دانش‌هایی دارد که به مطالعه تجربی و گاه تاریخی در باب زبان می‌پردازند. برای نمونه می‌توان به مطالعات زبان‌شناسانه آنتروپولوژیست‌ها اشاره کرد که کیفیت شکل‌گیری زبان‌های مختلف و سیر تطور تاریخی آن‌ها را بررسی می‌کنند. همچنین می‌توان از آواشناسی یاد کرد که ویژگی‌های آوایی و تجویدی زبان‌های مختلف را بررسی می‌کند یا «زبان‌شناسی» (linguistics) که ساختار زبانی (syntax) زبان‌های مختلف را مورد مطالعه و مقایسه قرار می‌دهد.

از اواخر قرن نوزدهم توجه پاره‌ای فیلسوفان معطوف به زبان گردید و این تأملات فلسفی در باب زبان در قالب رشته‌های متنوعی نظیر فلسفه زبانی یا فلسفه تحلیل زبانی، فلسفه زبان (philosophy of language) و سمانتیک (semantics) ظهور یافت. این مباحث دست آورد نگاه فلسفی به زبان است و با سنخ مباحثی که گرایش تجربی و علمی در باب زبان دنبال می‌کند، تفاوت جدی دارد.

از سوی دیگر ما با این واقعیت روبه‌رو هستیم که فرهنگ دینی ما «متن محور» است و شاخه‌های مختلف معارف دینی ما پیوند عمیق و ناگسستنی با مقوله «متن» و فهم و تفسیر آن دارد. دانش‌های سه‌گانه فقه و کلام و تفسیر قرآن در سطح وسیعی درگیر مسئله فهم متن می‌باشند. ارتباط معارف دینی با مقوله فهم و تفسیر متن لزوم و ضرورت وجود علمی مقدماتی که در آن اصول و ضوابط و قواعد حاکم بر فهم متن تنقیح و تدوین شود را آشکار می‌سازد. این ضرورت می‌تواند در شاخه‌ای از دانش به عنوان مقدمه تفسیر یا مقدمه علم کلام متبلور شود اما در جهان اسلام مباحث مربوط به روش فهم متن غالباً و به طور رسمی در علم «اصول فقه» که نقش مقدماتی و ابزاری نسبت به علم فقه را ایفا می‌کند، تمرکز یافته است. بنابراین گرچه به طور پراکنده و استطرادی در علم منطق یا مقدمات برخی تفاسیر شاهد مباحث زبانی پراکنده هستیم، اما به طور رسمی، مباحث زبانی عالمان مسلمان در قالب علم اصول متجلی می‌شود.



پرسش اصلی آن است که چه ارتباطی میان علم اصول و دیگر شاخه های نوظهور زبانی می تواند برقرار شود؟ آیا نوع نگاه عالمان اصولی به مقوله زبان و فهم متن و مسائلی که در این علم مورد بررسی قرار می گیرد با سنخ مباحثی که در این شاخه های زبانی جریان دارد تناسب و ربط مستقیم دارد به گونه ای که اطلاع از آن ها بر غنا و رشد مباحث اصولی تاثیر مستقیم داشته باشد و بی خبری و غفلت از آن ها ضعف و فتور آن را به ارمغان آورد؟

پاسخ به این پرسش مهم در گرو شناخت قلمرو مباحث اصول از یک سو و شناخت واقعی از سنخ مباحث مطرحه در این شاخه های زبانی نوظهور است تا در سایه این سنجش و مقایسه، قلمرو و نوع ارتباط احتمالی آن ها آشکار و درجه وابستگی و پیوند متقابل این رشته ها با علم اصول روشن گردد. این بررسی از قضاوت اغراق آمیز درباب ارتباط میان علم اصول و دیگر شاخه های زبانی جلوگیری می کند.

در این بررسی توجه ما معطوف به شاخه هایی است که تناسب احتمالی بیشتری با علم اصول دارند از این رو گرایش های علمی نوظهور درباب زبان، که معطوف به بررسی ساختاری و آوا شناسانه و امثال آن است، مورد مقایسه و بررسی نمی باشد بنابراین رابطه میان علم اصول را با فلسفه زبان و سمانتیک و فلسفه تحلیلی از نظرمی گذرانیم. برای این منظور مروری اجمالی بر قلمرو و مباحث این شاخه های معرفتی لازم است:

۱. فلسفه تحلیلی

فلسفه زبانی یا فلسفه تحلیل زبانی که به اختصار آن را «فلسفه تحلیلی» (analytic) می نامند، سنت فلسفی رایج در کشورهای انگلیسی زبان قرن بیستم است. فلسفه تحلیلی مانند بسیاری از گرایش های فلسفی نظیر اگزیستانسیالیسم و پدیدارشناسی و هرمنوتیک، مکتبی منسجم و دارای اصول و مبانی مشترک و ثابت نیست بلکه در گذر زمان دچار تطورات و تحولاتی شده است و از برنامه نخستین خویش فاصله گرفته است. فلسفه تحلیلی در آغاز پیدایش خویش معطوف به نقد منطقی زبان بود اما در حال حاضر با برنامه قاعده مند و دقیقی مواجه نیست و از هدف نخستین خویش که نقد منطقی زبان بود، فاصله گرفته است.



فلسفه تحلیلی، امروز بیشتر یک روش است به جای آن که یک فلسفه با رویکرد و اهداف خاص باشد، از این رو شاهد آنیم که مکتب‌ها و گرایش‌های فلسفی متفاوت، جهت‌گیری فلسفی خویش را تحلیلی می‌نامند؛ یعنی یک فیلسوف پدیدار شناس و یا فیلسوف مشتغل به هر منوتیک ممکن است فلسفه خویش را تحلیلی بنامد، زیرا به جای پیروی از روش استنتاج قیاسی، مدعیات خویش را به روش تحلیلی به اثبات می‌رساند.^۱

در این مقاله، فلسفه تحلیلی مورد نظر، همان گرایش نخستین آن است که معطوف به زبان و نقد منطقی آن است. از گذشته تا به حال فیلسوفان، و به ویژه صاحبان گرایش‌های عرفانی بوجود پاره‌ای کاستی‌ها و نواقص زبان طبیعی در ارائه و گزارش واقعیت پای فشرده‌اند.

آنان برآنند که قالب‌های تنگ زبان طبیعی هرگز توان آن را ندارد که گزارشگر امینی برای حقایق متعالی و دریافت‌های شهودی باشد. از اواخر قرن نوزدهم برخی فیلسوفان، نواقص زبان طبیعی را مورد توجه قرار داده و در صدد چاره‌جویی برآمدند. کسانی که در بر طرف کردن این نواقص تأمل می‌کردند دو دسته‌اند: دسته نخست این نواقص را قابل رفع می‌دانند، زیرا زبان طبیعی را در اصل برای بیان اهداف فلسفی مناسب می‌یابند. از نظر آنان ریشه کاستی‌ها و نواقص، انحراف از زبان طبیعی و استفاده نابه‌جا و نادرست از این زبان است.

فیلسوف انگلیسی «جورج ادوارد مور» بر آن بود که کاربرد نابه‌جای زبان طبیعی در فلسفه، ریشه اصلی پیدایش مسائل و معضلات فلسفی است و تنها راه حل این مسائل در گرو پرهیز از انحراف و تلاش برای کاربرد صحیح زبان طبیعی است. به اعتقاد وی در علوم طبیعی چنین دقتی صورت پذیرفته و عالمان علوم طبیعی با ارائه تعریف دقیق، مانع بروز ابهام‌ها شده‌اند، اما در فلسفه با غفلت از این امر مهم، دامنه مشاجرات فلسفی، گسترده‌تر از قبل شده است و تا زمانی که از استفاده ناصواب از زبان طبیعی جلوگیری نشود این منازعات فلسفی غیر قابل حل باقی می‌مانند. وی روش «تحلیل» را برای اصلاح کاربرد زبان در فلسفه، پیشنهاد کرد. «لودویگ ویتگنشتاین» نیز گرچه در ابتدای تأملات

فلسفی خویش به گونه‌ای دیگر می‌اندیشید اما در افکار متأخر خویش به این گرایش اول، نزدیک شد و روش تحلیلی را برگزید.

دومین گروه بر آنند که اساساً زبان طبیعی برای اهداف فلسفی مناسب نیست، سراین عدم تناسب در اموری نظیر ابهام و عدم وضوح این زبان، وابستگی به زمینه و گمراه‌کنندگی زبان طبیعی نهفته است. از این رو کسانی نظیر برتراند راسل و کارناپ ارائه یک زبان مصنوعی (artificial) که عاری و مبرا از این عیوب باشد را، یگانه چاره کار می‌دانند.^۲

برخلاف راسل و کارناپ و ویتگنشتاین متقدم (زمانی که رساله منطقی فلسفی را در سال ۱۹۲۲ نگاشت) که به دنبال تأسیس زبانی مصنوعی بودند «جورج مور» در سایه روش تحلیلی به دنبال تأسیس زبان جدید نبود بلکه زبان طبیعی را عاری از ابهام و کم‌دقتی و انحراف می‌خواست. از نظر «مور» مسائل فلسفی، واقعی‌اند و با بر طرف کردن مشکل زبانی، راه برای وصول به حقیقت گشوده می‌شود. اما راسل و ویتگنشتاین متقدم مسائل فلسفی را واقعی ندانسته و همت فیلسوف تحلیلی را آشکار کردن غیر واقعی بودن این مسائل می‌دانستند. شکل‌گیری پوزیتیویسم منطقی و ارائه معیار «اثبات‌پذیری تجربی» برای معناداری جملات^۳، زاینده و متأثر از چنین نگاهی به زبان است. بر اساس این بینش «آیر» (Ayer) از مدافعین اصلی پوزیتیویسم منطقی، کار فلسفه را منحصر در تحلیل می‌دانست، زیرا بر اساس معیار معناداری پوزیتیویسم منطقی، متافیزیک و دیگر اشتغالات فلسفی مشتمل بر قضایای بی‌معناست. این تحلیل فلسفی از نظر «آیر» عبارت از برگرداندن جملات نیازمند به ایضاح، به جملات ساده‌تر است که در آن‌ها نه کلمات کلیدی جمله نخستین و نه مترادف آن‌ها هیچ‌کدام موجود نباشد. پس تحلیل عبارت است از: ایضاح (clarification) جملات و بیان ارتباطات درونی آن‌ها. راسل نیز در نظریه توصیفی خویش (discriptive theory) همین کار را صورت می‌دهد.^۴

آشکار کردن جنبه‌های کاربرد یک واژه و بررسی اشکال گزاره‌های مربوط به آن، بخش وسیعی از مشغله فکری فیلسوفان تحلیلی را تشکیل می‌دهد؛ به عنوان مثال فیلسوف تحلیلی به تحلیل معنای «شناخت» و «معرفت» می‌پردازد. افزون بر بررسی انحاء کاربرد

این واژه و ابضاح مفهومی آن، درباب گزاره‌های مربوط به این واژه نیز بحث می‌کند؛ برای نمونه بررسی می‌کند که آیا جمله «من الف را می‌شناسم» هم معنا و مرادف با جمله «من به الف تصدیق و باور دارم» است؟

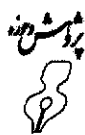
۲- فلسفه زبان

فلسفه زبان (philosophy of language) شاخه‌ای نوظهور در فلسفه است که به تأمل و تحقیق در اصلی‌ترین مباحث مربوط به زبان می‌پردازد. بخشی از این مباحث را تحلیل دقیق مفاهیم مربوط به زبان و کاربرد آن تشکیل می‌دهد؛ به عنوان مثال از معنای کلماتی نظیر «معنای زبانی» (linguistic meaning)، «ترادف»، «معناداری» (meaningfulness)، «استعاره و مجاز» بحث می‌شود.

کار فیلسوفان زبان، محدود و منحصر به تحلیل مفهومی نیست بلکه اموری نظیر طبقه‌بندی اعمال زبانی، طبقه‌بندی استعمالات و کارکردهای زبان، انحاء ابهام‌ها، انحاء استعاره و مجاز، بررسی نقش استعارات در توسعه زبان را نیز در بر می‌گیرد. در فلسفه زبان، تحقیقات تفصیلی و ویژه‌ای در گونه‌های خاصی از بیان مانند اسماء خاص (proper names) اسماء اجناس و اسم جمع و اشکال دستوری خاص نظیر شکل موضوعی - محمولی صورت می‌پذیرد.^۵

فیلسوف زبانی معروف انگلیسی «جان سرل» در توضیح سنخ مباحث فلسفه زبان چنین می‌نگارد:

«فلسفه زبان به امور و پرسش‌هایی نظیر آن چه در ذیل می‌آید می‌پردازد:
چگونه کلمات با جهان مرتبط می‌شوند؟ چگونه ممکن است زمانی که من می‌گویم «جونز به خانه رفت»، آن چه قصد کرده‌ام این باشد که جونز به خانه رفت، رفته است؟ تفاوت میان گفتن چیزی و قصد کردن معنای آن و گفتن آن چیز بدون قصد معنا، در چیست؟ در تشخیص این که ما فقط یک چیز خاص را قصد کرده‌ایم نه چیزهای دیگر را چه اموری دخالت دارد؟ ارتباط میان آن چه من قصد



می کنم وقتی چیزی را می گویم و آن چه که معنای آن چیز است خواه کسی آن را بگوید یا نگوید در چیست؟ الفاظ چگونه دلالت بر اشیا می کنند؟ چه تفاوتی میان یک رشته کلمات معنادار و بی معنا وجود دارد؟^۶

پرسش آن است که تمایز میان فلسفه زبان با فلسفه تحلیلی در چیست؟ برخی برآنند که فلسفه تحلیلی یا فلسفه زبانی در واقع تأکید به یک روش خاصی است و به لحاظ موضوعی موضوعات مشخص و ویژه ای را مد نظر ندارد؛ یعنی می توان مفاهیمی در فلسفه اخلاقی یا فلسفه محض یا متافیزیک را به روش تحلیلی مورد بررسی قرار داد، بر خلاف فلسفه زبان که موضوعات خاصی را مد نظر دارد.

«من میان فلسفه زبان و فلسفه زبانی (linguistic philosophy) تمایز قائلم. فلسفه زبانی در صدد حل مسائل فلسفی خاص به مدد توجه به کاربرد متداول کلماتی خاص یا توجه به سایر عناصر در یک زبان مخصوص است. فلسفه زبان (philosophy of language) تلاشی به منظور ایراد توضیحاتی روشنتر نسبت به جنبه های عمومی و ویژه ای از زبان از قبیل محکی، صدق، معنا و ضرورت است.»

فلسفه زبانی ابتدائاً نام یک روش است، فلسفه زبان نام یک موضوع است.^۷

۳- سمانتیک

سمانتیک یا معناشناسی از کلمه یونانی (semantikos) و از «sema» به معنای نشانه، مشتق است. مباحث مندرج در تحت این عنوان نیز در طول تاریخ استعمال این واژه به عنوان شاخه ای از دانش، دچار تحولاتی شده است. این اصطلاح در ابتدا دلالت بر تکنیکی در لغت شناسی (philology) داشت که تغییرات معنایی یک کلمه را مورد بررسی تاریخی و تجربی قرار می داد. اما امروزه آن چه به عنوان سمانتیک شناخته می شود بسیار فراتر از بررسی تغییرات معنایی یک واژه است و مباحث نظری و فلسفی فراوانی که ناظر به زبان و مفاهیم مربوط به آن است به داخل این علم راه یافته است.



زمانی که سمانتیک در کنار دواصطلاح «سینتاکتیک» (syntactics) و «پراگماتیک» (pragmatics) قرار می‌گیرد به معنای بررسی ارتباطات نشانه‌ها و علائم زبانی با موضوعاتی که محکمی و مدلول این نشانه‌ها است، خواهد بود. تقسیم جنبه‌های ممکن بحث از نشانه‌ها به سه جنبه سمانتیک، سینتاکتیک و پراگماتیک نخستین بار توسط «چارلز موریس» صورت پذیرفت و کسانی نظیر «کارناپ» و «تارسکی» نیز آن را پذیرفتند. براساس این تلقی، سمانتیک با مباحث مربوط به صدق (truth)، مصداق (denotation)، معنا (meaning)، مترادف (synonym)، تسمیه و نامیدن (naming) سروکار پیدا می‌کند.

کواین (Quine) سمانتیک را به دو بخش تقسیم می‌کند:

الف - نظریه معنا (theory of meaning).

ب - نظریه محکمی (theory of reference).

نظریه معنا با مباحث مربوط به معنا و تحلیل و مترادف سروکار دارد و نظریه محکمی با مسائل و مشکلات تسمیه و نامیدن و صدق و دلالت درگیر است.^۸

این گرایش‌ها در سمانتیک، رنگ فلسفی دارد و یا برخی مباحث موجود در فلسفه زبان و فلسفه تحلیلی تداخل پیدا می‌کند. واقعیت این است که مرزبندی دقیق و منظمی میان موضوعات و مباحث شاخه‌های مختلف زبانی وجود ندارد. پاره‌ای از مباحث مربوط به فلسفه زبان نظیر بحث از دلالت و صدق و اسماء خاص در سمانتیک و فلسفه تحلیلی نیز مورد بحث قرار می‌گیرد. پاره‌ای از مباحثی که امروزه در فلسفه زبان مورد بررسی قرار می‌گیرد نظیر بحث از انواع مختلف رفتارهای زبانی قابل واگذاری به روان‌شناسی است.

هم‌چنین می‌توان بحث از طبقه‌بندی گونه‌های مختلف بیان را به «زبان‌شناسی توصیفی» (descriptive linguistics) و انهاد. «آلکستون» سر این آمیختگی و تداخل موضوعات و عدم تمیز دقیق در قلمرو این مباحث زبانی را در جوانی این شاخه و این که در مراحل ابتدایی شکل‌گیری خود به سر می‌برند، تفسیر می‌کند.^۹



۴- علم اصول

علم اصول دانشی آلی و مقدماتی برای علم فقه و استنباط حکم شرعی است، و در میان علوم مقدماتی که در خدمت فقه قرار می‌گیرند از برجستگی و امتیاز خاصی برخوردار است. معمولاً علم اصول را مجموعه‌ای از قواعد که وساطت در عملیات استنباط حکم شرعی را به عهده دارد معرفی می‌کنند. از آن جا که متون مقدس دینی؛ یعنی قرآن و روایات معصومین (ع) یگانه منبع استنباط حکم شرعی نیستند بنابراین علم اصول را نمی‌توان در قواعد و اصول حاکم بر فهم متن خلاصه کرد. واقعیت این است که علم اصول از بخش‌های متنوع و متفاوتی تشکیل شده است. بخشی از آن به بررسی این مسئله اختصاص دارد که اساساً چه اموری شان اثبات حکم شرعی را دارند؛ یعنی چه اموری می‌توانند دلیل بر حکم شرعی قرار گیرند و منبع استنباط حکم شرعی باشند. این بخش از علم اصول به پرسش‌هایی نظیر این که «آیا خبر واحد حجت است»، «در چه صورت عقل می‌تواند دلیل بر حکم شرعی باشد»، «آیا قیاس و استحسان حجیت و اعتبار دارند؟» پاسخ می‌دهد.

بخش دیگری از علم اصول به بررسی این نکته اختصاص دارد که در صورت فقدان ادله معتبر و حجت شرعی که مفاد آن تبیین حکم شرعی است، تکلیف مکلف و وظیفه عملی او چیست؟ بحث معروف اصول عملیه مندرج در این بخش علم اصول است. اصول عملیه بر طرف‌کننده شک مکلف و تعیین‌کننده وظیفه عملیه او هستند نه آن که اماره و حجت بر حکم مجعول یک واقع باشند.

با توجه به این که اصلی‌ترین منبع فقه کتاب و سنت است و قرآن و سنت از مقوله متن و لفظ هستند بنابراین بخش مهمی از علم اصول را مباحث الفاظ تشکیل می‌دهد مباحثی که مشتمل بر قواعد حاکم بر فهم متن است. در این بخش به مطالبی پرداخته می‌شود و قواعدی تنقیح می‌شود که نتیجه آن در استدلال فقهی به عنوان یکی از مقدمات استدلال به کار می‌آید.

با این توضیح بسیار مختصر و اجمالی این نکته آشکار می‌گردد که مباحث اصولی غیر مربوط به الفاظ و تفسیر و فهم متن هیچ ارتباط و التصاقی با مباحث مطرح در شاخه‌های جدید زبانی ندارند. مباحث هرمنوتیکی یا آن‌چه در فلسفه تحلیلی یا فلسفه زبان مطرح می‌شود تأثیری در مباحث اصول عملیه یا حجیت و اعتبار دلیل عقلی و خبر واحد ندارد. بنابراین، محدوده داوری ما در باب تأثیر احتمالی این شاخه‌ها در علم اصول به قلمرو مباحث الفاظ علم اصول منحصر می‌گردد. البته سخن ما در تأثیر مستقیم است و الا این نکته جای انکار نیست که در تمامی بخش‌های علم اصول به نوعی با مقوله فهم و تفسیر متن سر و کار داریم، زیرا در تمامی آن‌ها زمینه استدلال به کتاب و سنت وجود دارد برای نمونه می‌توان به مبحث اصول عملیه اشاره کرد که اعتبار و قلمرو برخی از این اصول به مدد مراجعه به روایات روشن می‌گردد بنابراین هرگونه نظریه پردازی در باب فهم متن ممکن است در فهم این گونه متون نیز تأثیر گذار باشد.

نظر به اهمیت هرمنوتیک و چالش مستقیم آن با شیوه رایج و متداول عالمان دینی در فهم متون مقدس، مبحث سنجش رابطه علم اصول با دیگر شاخه‌های زبانی را در دو قسمت انجام می‌دهیم و ابتدا رابطه علم اصول را با فلسفه زبان و سمانتیک و فلسفه تحلیلی را به همراه هم بررسی می‌کنیم و سپس به داوری در باب نحوه ارتباط هرمنوتیک با علم اصول می‌پردازیم.

۵- علم اصول و تأملات نوین زبانی

پیش از بررسی نحوه پیوند و ارتباط مباحث جدید زبانی که در شاخه‌هایی نظیر سمانتیک و فلسفه زبان و فلسفه تحلیلی متبلور است، با مباحث الفاظ علم اصول لازم است که شرحی اجمالی از اقسام مباحث مطرح در بخش الفاظ علم اصول در اختیار داشته باشیم.

باتوجه به این که غرض اصلی علم اصول بحث و تحقیق در مسائلی است که نتیجه آن قواعد عامی است که در استدلال فقهی به کار می‌آید بنابراین آن بخش از مباحث الفاظ که دارای این ویژگی هستند جزء متن علم اصول قلمداد می‌شوند، مانند بحث در ظهور صیغه



امر و نهی یا بحث در این که ظاهر امر طلب تعیینی است یا تخییری، وجوب نفسی است یا وجوب غیری؟ با وجود این، مباحث الفاظ علم اصول مشتمل بر مسائلی است که نتیجه آن در عملیات استنباط فقهی کاربرد ندارد. این مباحث در واقع نسبت به آن بخش از مباحث الفاظ که در متن علم اصول جای گرفته است، جنبه مقدماتی دارد برای نمونه می توان به مباحثی نظیر حقیقت وضع و اقسام آن، تبعیت دلالت از اراده، حقیقت و مجاز، اشتراك و ترادف، بحث در حقیقت استعمال و شروط آن، امکان استعمال لفظ در اکثر از معنا، علامات تشخیص حقیقت از مجاز اشاره داشت همان طور که آشنایان با علم اصول می دانند نتیجه هیچ یک از این مباحث تنقیح قاعده ای که در صغری یا کبرای قیاس استنباط کاربرد داشته باشد و به عنوان مقدمه برهان فقهی قرار گیرد، نخواهد بود. این گونه مباحث در واقع نظریه پردازی در باب ماهیت زبان و حقیقت دلالت و استعمال و انواع آن است که نسبت به آن دسته از مباحث الفاظ که کار برد فقهی و شان اصولی دارد دارای جنبه تمهیدی و کاربردی است.

آن دسته از مباحث الفاظ که مستقیماً اصولی است و جنبه تمهیدی ندارد خود به دو نوع مباحث تقسیم می شود: قسم اول مشتمل بر مباحث تحلیلی است و قسم دوم عهده دار کشف معنای الفاظی است که در استنباط فقهی کاربرد عام دارند.

بحث های تحلیلی بخش الفاظ علم اصول در جایی است که ظهور عرفی کلام بر ما معلوم است اما نحوه دلالت لفظ بر آن معنای معلوم بر ما مجهول است؛ برای نمونه در امر به نماز (صل) یا در جمله «آب در لیوان است» معنای جملات برای ما روشن است اما نمی دانیم که حرف «در» چگونه بر ظرف بودن لیوان برای آب دلالت می کند یا نمی دانیم که چگونه هیئت امر در کلمه «صل» دلالت بر نسبت و جویبه دارد؟ مباحث اصولیین در چگونگی وضع هیئات و معانی حرفیه عهده دار تحلیل نحوه این دلالت است^{۱۰} این گونه بحث های تحلیلی نقشی در استنباط فقهی ندارد، زیرا آن چه در فقه به عنوان بحثی اصولی کاربرد دارد ظهور صیغه امر در وجوب است اما تحلیل نحوه این دلالت و تحقیق در کیفیت وضع هیئات و حروف نقشی و تأثیری در عملیات استنباط فقهی ندارد.



قسم دوم مباحث الفاظی که در متن علم اصول جای گرفته است عهده دار کشف معنای الفاظی است که به طور گسترده و عام در استنباط فقهی کاربرد دارد؛ به عنوان مثال از این نکته بحث می‌شود که ظاهر امر، طلب نفسی است یا طلب غیری. یا بحث در این که الفاظ مشتق حقیقت در ذات متلبس به وصف است یا بر ذاتی که در سابق متلبس به وصفی بوده است و اکنون آن وصف از آن ذات رخت بر بسته است همچنان صدق می‌کند. یا بحث در این که الفاظی که برای مرکبات دارای اجزا وضع می‌شوند آیا برای خصوص مرکب تام و صحیح وضع شده‌اند یا موضوع له این الفاظ اعم از صحیح و ناقص است.

نگارنده بر آن است که تأملات جدید زبانی در دنیای غرب با مباحث مقدماتی و تمهیدی مباحث الفاظ اصول تناسب بسیار بیشتری دارد و به مباحث لفظی ای که در بطن و متن علم اصول جای می‌گیرد و کاربرد مستقیم فقهی دارد کمتر مربوط می‌شود؛ به تعبیر دیگر اگر مباحث الفاظ علم اصول را به سه قسمت «مباحث مقدماتی دلیل لفظی»، «اکتشاف معنای لفظی برخی الفاظ و ترکیبات»، «تحلیل نحوه دلالت و وضع الفاظی که معنای آنها معلوم شده است» تقسیم کنیم، نحوه پیوند و ارتباط تحقیقات جدید زبانی در این رشته‌های نوظهور با این سه قسم مباحث یکسان نخواهد بود، بلکه بیشترین ارتباط را با قسم اول و کمترین ارتباط را با قسم دوم مباحث دارد.

برای روشن شدن این ادعا لازم است که مروری بسیار اجمالی بر چند بحث اصلی و محوری در این شاخه‌های زبانی داشته باشیم. طبیعی است که این بررسی حتی در حد یک گزارش اجمالی از عناوین مطروحه در این شاخه‌های زبانی نیست، اما قادر خواهد بود که سنخ دغدغه‌های متفکران زبانی معاصر را روشن کند تا زمینه‌ای برای داوری ما نسبت به پیوند این مباحث با علم اصول فراهم آید.

یکی از بحث‌های مهم زبانی که هم در سمانتیک و هم در فلسفه زبان مورد توجه است مسئله «معنا» (meaning) است. مراد از معنای یک لفظ چیست. در این جا سه نظریه اصلی وجود دارد نظریه حکایتی (referential) معتقد است که هر لفظ برای چیزی نامیده شده است و از آن حکایت می‌کند نظیر اسم «سعدی» که از شخصیت و انسانی خاص

حکایت می‌کند. الگوی اسم خاص الگوی عامی برای همه الفاظ است. معتقدین به این نظریه در این نکته اختلاف دارند که آیا معنا همان چیزی است که لفظ از آن حکایت می‌کند یا آن که معنای لفظ، ارتباطی است که میان لفظ و محکی آن وجود دارد، بنابراین معنای کلمه «آب» یا آن مایع خارجی بی‌رنگ و روان است یا ارتباطی که میان لفظ آب با آن مایع خارجی خاص برقرار شده است.

نظریه تصویری (ideational) بر آن است که الفاظ ابزاری برای ارتباط اندیشه‌ها و تصورات ذهنی هستند، بنابراین معنای الفاظ، مفاهیم ذهنی است و هر لفظ پیوندی با یک یا چند مفهوم ذهنی دارد و بر آن دلالت می‌کند بر اساس این تحلیل که با دیدگاه مقبول علمای اصولی ما تطابق دارد ما با سه امر مواجهیم: لفظی که دلالت بر معنا و مفهومی ذهنی می‌کند و عالم خارج که محکی این معنای ذهنی است. لفظ آب دلالت بر مفهوم ماهیت ذهنی آب می‌کند و این مفهوم ذهنی می‌تواند حاکی از مایع خارجی خاصی باشد که ما آن را آب می‌نامیم.

نظریه سوم نظریه محرک و پاسخ است که مقبول کسانی است که با گرایش رفتار گرایانه به مقوله زیان می‌نگرند. از نظر آنان معنای یک جمله یا لفظ، چیزی جز رفتارهای خاصی که عموماً در آن موقعیت زبانی متوقع است، نمی‌باشد؛ مثلاً معنای جمله «باران می‌آید» آن است که بدون چتر یا بارانی نباید بیرون رفت و مانند آن.

غیر از این سه نظریه اصلی دیدگاه‌های جدیدتری نیز پا به عرصه نهاده‌اند که برای نمونه می‌توان به «نظریه کاربرد» (use theory) ویتگنشتاین و نظریه ترادف اشاره کرد.

ویتگنشتاین در دهه سی و چهل میلادی این شعار را مطرح کرد «توجه به معنا نکن به کاربرد نگاه کن» «به جمله به عنوان یک ابزار نگاه کن و به معنای آن به عنوان استعمال آن» وی بر آن بود که زبان تنوع استعمال دارد و متکلم دارای رفتارهای متناسب با هر یک از این استعمالات است. فرق ویتگنشتاین با رفتارگرایان در این است که او بر رفتار متکلم و استعمالات زبانی او تأکید دارد نه رفتار مخاطب یا عموم مردم.

پیروان نظریه ترادف برآنند که معنای یک عبارت در حقیقت بیان مرادف آن است و یک

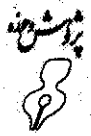
جمله اگر مرادف آن تصور نشود قابل فهم نیست. ۱۱

یکی دیگر از بحث‌های مهم زبانی آن است که آیا می‌شود به جای آن که ساختار اساسی زبان را بر معنا (meaning) استوار کنیم امر دیگری را جانشین معنا کرده آن را اساس و پایه زبان قرار دهیم. منطق دان معروف آلفرد تارسکی (Tarski) با طرح نظریه صدق (theory of truth) در دهه ۱۹۳۰ کوشید تا «صدق» را بنیانی برای زبان طبیعی و مصنوعی (artificial) قرار دهد بی آن که نیازمند چیزی به نام معنا باشد. وی بر آن بود که می‌توان معنای یک گزاره را بر اساس شروط صدق آن گزاره تبیین کرد و صدق برای زبان می‌تواند همان کاری را انجام دهد که معنا در تلقی رایج و سنتی برای الفاظ و زبان انجام می‌داد.

ایده «تارسکی» آن بود که برای فهم معنای یک جمله کافی است که آن جمله یا جملاتی که بیانگر معیار صدق آن جمله است را بیاوریم پس زمانی به فهم یک جمله نائل می‌شویم که بتوانیم مشخص کنیم به چه طریقی می‌توان صدق آن جمله را اثبات کرد وی جمله‌ای را که مشتمل بر ذکر شرایط و معیارهای صدق جمله مورد نظر ماست را «T-sentence» می‌نامد. پس برای فهم معنای هر جمله کافی است که «T-sentence» آن را پیدا کنیم بنابراین برای جمله «خرما شیرین است» می‌توانیم گزاره‌ای باین مضمون بسازیم: خرما شیرین است فقط و فقط در صورتی صادق است که خرما شیرین باشد. یعنی تنها راه برای تعیین صدق آن قضیه این است که تاویل (interpretation) و محکی خارجی این جمله وجود داشته باشد؛ یعنی خرمای واقعی و خارجی شیرین باشد. این گزاره ساخته شده T-sentence برای جمله «خرما شیرین است» را تشکیل می‌دهد. از نظر تارسکی همواره T-sentence هر جمله‌ای شکل و قالب صورت بندی شده زیر را دارد: ("P" is true iff P)

مراد از "P" جمله‌ای است که می‌خواهیم معنای آن را بر اساس صدقش تعریف کنیم. در مثال ما جمله خرما شیرین است. و مراد از P، محکی و معیار صدق قضیه مفروض ماست و علامت iff یعنی «اگر و فقط اگر» بنابراین T-sentence همه جملات در هر زبانی چه فارسی و چه عربی و چه انگلیسی شکل منطقی واحد و یکسانی دارد یعنی به این قالب





است: «این جمله صادق است اگر و فقط اگر چنین باشد».

ملاحظه می‌شود که بر اساس این نظریه دیگر نیازی به بحث در حقیقت و ماهیت «معنا» احساس نمی‌شود، چرا که در این سمانتیک سروکاری با «معنا» نداریم و تنها به وساطت معیار صدق هر جمله نیازمندیم. بر اساس این تحلیل در مورد همه جملات ما با دو عنصر مرتبط هستیم یکی لفظ که سازنده جمله است و دیگری تاویل و محکی لفظ که مشتمل بر معیار صدق آن جمله است یعنی ماصدق لفظ را بر اساس محکی آن تفسیر می‌کنیم، چیزی به نام «معنا» باشد یا نباشد اثری در بحث تارسکی ندارد و با حذف آن از محاسبات خویش چیزی را از دست نمی‌دهیم و همچنان از وجود زبان برخورداریم، زیرا «صدق» به جای «معنا» اساس و پایه زبان قرار گرفته است و معناداری زبان را تضمین می‌کند.

یکی از لوازم این نظریه آن است که کل قضایای سمانتیک زبان طبیعی، تجربه پذیر می‌شود؛ یعنی قضایای سمانتیک جملات زبان طبیعی که مشتمل بر ذکر T-sentence هر جمله است مانند قضایای علوم طبیعی آزمون پذیر می‌شوند.^{۱۲}

ارتباط زبانی و ایجاد اصوات

یکی دیگر از بحث‌های زبانی آن است که سخن گفتن و ارتباط زبانی برقرار کردن مشتمل بر پدیده‌ای به نام ایجاد صوت است. پرسش آن است که ارائه جملات معنادار و ارتباط زبانی برقرار کردن چه تفاوتی با ایجاد یک سری اصوات بی معنا دارد؟ پاسخ کسانی نظیر «جان سرل» و «جی آر آستین» آن است که ارتباط زبانی و ادای جملات معنادار مشتمل بر «فعل گفتاری» (speech act) است.^{۱۳} اموری نظیر پرسش کردن، خبر دادن، تمنا کردن، امر کردن، نهی کردن، تاسف خوردن که به مدد به کارگیری کلمات صورت می‌پذیرد را فعل گفتاری گویند. به نظر «جان سرل» از مهم‌ترین بحث‌های فلسفه زبان بررسی دقیق هر یک از این افعال گفتاری است، زیرا کوچک‌ترین واحد ارتباط زبانی کلمه یا سمبل یا جمله نیست بلکه فعل گفتاری است، سر آن در این نکته نهفته است که همواره استعمال و تولید

نشانه‌ها و علائم زبانی به منظور انجام یکی از افعال گفتاری صورت می‌پذیرد.

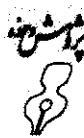
هر فعل گفتاری در واقع درگیر شدن با قوانین خاصی است که حاکم بر رفتار زبانی است؛ به این معنا که استعمالات مختلف و انجام افعال گفتاری گوناگون مشمول قواعد سمانتیکال مختلف است و هر فعل گفتاری به عنوان نوعی استعمال، در بردارنده قواعد سمانتیکال خاص خویش است و وظیفه فیلسوف زبان تعیین این قواعد سمانتیکال حاکم بر هر فعل گفتاری است. جان سرل این قواعد را به دو دسته «تنظیم‌گر» (regulative rules) و «مؤسس» (constitutive rules) تقسیم می‌کند.

به نظری در تحقیق زبانی باید بیشتر به دنبال قوانین مؤسس باشیم که خالق اشکال رفتاری هستند. قواعد مؤسس حاکم بر فعل گفتاری مثل قواعد بازی شطرنج یا قواعد بازی فوتبال است که بدون رعایت آن‌ها و مستقل از آن‌ها ما چیزی به نام بازی فوتبال یا شطرنج نخواهیم داشت. قواعد مؤسس برای فعل گفتاری نیز اموری هستند که مستقل از آن‌ها و بدون آن‌ها فعل گفتاری حاصل نمی‌شود. و اساساً سمانتیک یک زبان چیزی جز مجموعه قواعد مؤسس آن زبان که افعال گفتاری آن را سامان می‌دهد، نیست.

بنابراین از نظر جان سرل «معنا» چیزی نیست که صرفاً تابع قصد و نیت متکلم باشد بلکه موضوع قرار داد و وضع (convention) نیز هست، از این رو هر مقصودی را با هر جمله‌ای نمی‌توان ادا کرد. پس در تبیین معنا باید به جنبه قصد درونی (intentional) توجه کنیم در عین حال که به جنبه‌های قرار دادی زبان و بویژه ارتباط بین این دو جنبه قصدی و قراردادی توجه می‌کنیم.^{۱۴}

اسم خاص

از مباحث مهم زبانی که بسترین مشتغلین به تأملات زبانی چه در سمانتیک و چه در فلسفه زبان و فلسفه تحلیلی به آن علاقه نشان داده‌اند بحث «اسم خاص» (proper name) است. مسئله آن است که اسماء خاص نظیر مسیح و سعدی و... بر چه چیزی دلالت دارند و تسمیه به اسم خاص چه تفاوتی با تسمیه اجناس و انواع دارد؛ مثلاً معنای کلمه سعدی با



معنای کلمه آب یا خاک در چیست و چه اموری داخل در معنا و محکی یک اسم خاص است؟

از مطاوی کلام «فرگه» و صریح کلام «برتراند راسل» استفاده می شود که اوصاف مربوط به محکی اسم خاص داخل در معنای آن است. راسل این ایده را در نظریه توصیفی (descriptive theory) خویش ارائه کرده است، بنابراین نظریه معنای کلمه «سعدي» مشتمل بر کلیه اطلاعات و اوصافی است که ما از سعدي می شناسیم و هر اطلاع جدیدی که به دست می آوریم داخل در معنای کلمه سعدي می شود. این ایده به شدت مورد مخالفت برخی نظیر «سول کریپکی» قرار گرفته است که با براهین متقنی در کتاب مهم «تسمیه و ضرورت» (naming and necessity) این ایده را ابطال کرده اند. این رد و ابطال ها مباحث منطقی و زبانی گسترده ای را به دنبال داشته است.^{۱۵}

بحث در تحلیل مجاز و استعاره و تفاوت آن با استعمال حقیقی، فرق میان معنا و محکی و این که آیا لزوماً هر لفظ معنا داری باید محکی داشته باشد؛ مثلاً حرف عطف یا حروف به طور کلی آیا محکی دارند. بحث در حقیقت دلالت و مانند آن از زمره مسائل مورد علاقه در تأملات زبانی جدید است.

این گزارش بسیار اجمالی تا حدی زمینه داوری در باب نحوه پیوند تأملات جدید زبانی را با مباحث الفاظ علم اصول فراهم می آورد. همان طور که ملاحظه می شود عمده این مباحث جدید معطوف به سنخ مباحثی است که ما آن را مباحث مقدماتی جهات لفظی علم اصول دانستیم؛ یعنی مباحثی که داخل در متن علم اصول نیست و نتیجه آن تنقیح و تحصیل قاعده ای نیست که مددکار استنباط فقهی باشد. این قبیل مباحث معمولاً ارائه دیدگاه ها و تحلیل هایی در باب تعیین ماهیت زبان، ارتباط الفاظ با معانی، وجود یا عدم وجود معنا در ارتباطات زبانی، ماهیت استعمال و دلالت، حقیقت وضع و تحلیل ماهیت عمل تسمیه و نامیدن و مانند آن است. این گونه مباحث جنبه کاربردی در علم اصول ندارند.

همان طور که در تقسیم بندی سه گانه خویش از مباحث الفاظ علم اصول یادآور شدیم دو



نوع از مباحث زبانی رایج در علم اصول ما جنبه کاربردی در فقه ندارد و فقط آن دسته از مباحثی که مستقیماً عهده‌دار تعیین معنای برخی الفاظ و ترکیبات کثیر الاستعمال در فقه است. بحث اصولی به معنای مصطلح کلمه است و با غرض تدوین شده برای علم اصول، که آن را علمی آلی و مقدماتی برای فقه می‌کند، همخوانی دارد مباحثی نظیر وضع هیئات صیغه امر و نهی، بررسی اداتی که افاده معنای عام می‌کنند، بررسی معنای مشتق، تحقیق در نحوه وضع الفاظ دال بر مرکبات که آیا برای صحیح وضع شده‌اند یا اعم از صحیح و فاسد.

مباحث جدید زبانی تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر بخش تحلیلی مباحث الفاظ علم اصول دارد تأملات فیلسوفان زبانی در تحلیل تسمیه به طور کلی چه در اسم خاص و چه در اسماء اجناس و هم چنین بحث‌های مربوط به معنا و محکی در مباحث تحلیلی اصولیین ما در معنای حرفی و مشتق و کیفیت اخذ اطلاق مؤثر است؛ یعنی افق‌های جدیدی برای بحث و استدلال می‌گشاید.

دیدگاه‌های جدید متفکران زبان در بسیاری مواضع در چالش مستقیم با مبانی مقبول عالمان اصولی ما در باب ماهیت زبان و تحلیل دلالت و استعمال قرار دارد. اطلاع از این مباحث و پاسخ به دیدگاه‌های رقیب و دفاع از مبانی مقبول و رایج برغناهی بحث‌های اصولی خواهد افزود؛ گرچه این مباحث حکم مقدمه و تنقیح مبانی برای مباحث کاربردی علم اصول دارد و مستقیماً بحث کاربردی اصولی تلقی نمی‌شود.

در پایان ذکر این نکته لازم است که غرض این مقال تنها در حد روشن کردن فضای ارتباطی مباحث جدید زبانی با علم اصولی است. تعیین دقیق نحوه ارتباط هر یک از محورهای اصلی مباحث زبانی با مباحث الفاظ علم اصول نیازمند نگارش مقاله منطقی است، که همت خاص ارباب دانش و فضیلت کوشای حوزوی را می‌طلبد.

ارتباط مباحث علم اصول با حوزه‌های زبانی و مباحث و تأملات جدید فلسفی به آن چه ذکر شد منحصر نمی‌گردد بلکه دانش هرمنوتیک نیز چالش‌هایی با علم اصول دارد که نگارنده بر آن است که به فضل الهی در مکتوبی دیگر نحوه ارتباط علم اصول را با هرمنوتیک به محضر دوست داران دانش تقدیم دارد.

بی‌نوشت‌ها:

۱. مارتین هیدگر مثال مناسبی برای این جهت است. وی در کتاب هستی و زمان، فلسفه خویش را بر تحلیل ساختار وجود انسان (دازاین) استوار می‌کند. وی این روش را به اسامی مختلفی می‌نامد هم آن را پدیدار شناسانه و هم هرمنوتیکی و هم تفسیری و هم تحلیلی می‌خواند. ر. ک:

Being and Time , Basill Blackwell , PP 61,62

2. Alston , William , P, **Philosophy of language** , Prentice hall , 1988 , PP 5,6
 ۳. پوزیتوسیم منطقی بر آن بود که تنها جملاتی معنا دارند که شان آن را که به روش تجربی اثبات شوند، دارا باشند از این رو تمام قضایای فلسفی و قضایای اخلاقی و مذهبی که فاقد این معیار معناداری یعنی اثبات پذیری هستند، قضایایی بی معنا باشند. معیار معناداری که همان اثبات پذیری تجربی است حکم به ابطال و ردّ فلسفه و اخلاق و مذهب نمی‌کند بلکه در اساس آن‌ها را بی معنا اعلام می‌کند. پوزیتوسیم منطقی در اثبات خود این اصل معناداری و اماند و از این رو به زودی از صحنه فلسفی و نظری و بازار اندیشه و تفکر رخت بریست.

4. Reese william .L , **Dictionary of Philosophy and Religion** , Humanities Press Inc , USA 1980 , PP 13,47.

5. Philosophy of language P,8.

6. sear1 John R. **speech acts** , cambridge university press , 1994 , P,3.

7. **Speech acts** , P,4.

8. Reese william . L , **Dictionary of Philosophy and Religion** PP 52,521.

9. **Philosophy of Language** p,9.

۱۰. الصدر سید محمد باقر، بحوث فی علم الاصول، الجزء الاول، صص ۳۵۹-۳۶۰ الصدر سید محمد باقر، دروس فی علم الاصول، الحلقة الثالثة، الجزء الاول دارالکتب اللبنانی بیروت، صص ۸۸-۹۰

11. **Encyclopedia of Philosophy** , Edited by Paul Edwards volume 5 PP 233 , 220.

12. Copeland , B.J and stoothoff , R.H , **Theories of meaning After use Theory** **Published in Encyclopedia of Philosophy**, Edited by Parkinson PP 56-62 .

۱۳. تعبیر speech act توسط جان سرل بکار می‌رود و آستین برای بیان این مقصود از واژه illocution ary act - استفاده می‌کند.

14. Searle John , **what is speech act** **Published in philosophy of language**, Edited by Iohn searle oxford university press, PP 39,46

۱۵. فاضل ارجمند و گرانمایه جناب حجة الاسلام والمسلمین صادق لاریجانی در منبع زیر با بیانی روشن و مستدل اهم این آراء و مباحث را مورد بررسی قرار داده اند فلسفه تحلیلی ۳: دلالت و ضرورت، نشر مرصاد قم، ۱۳۷۵.